

## ولدنامه در سایهٔ مثنوی معنوی

### امیدوار مالملی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی - واحد علوم و تحقیقات

### چکیده

ولدنامه اثری است در قالب مثنوی که در بحر خفیف سروده شده است. این کتاب در تفسیر دقایق و معانی عرفانی و اخلاقی و شرح اخبار و احادیث و تفسیر آیات قرآن همراه با ذکر امثال و بیانات، حکم و کنایات، نوادر لغات و ترکیبات و اعلام احوال مولانا جلال‌الدین، برهان‌الدین محقق، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب و دیگران است که تصویری درست از زندگی جسمانی و روحانی مولانا و حالات و مقامات مریدان و مصاحبان او را منعکس می‌کند.

این اثر حدود ده هزار بیت است که در سال ۶۹۰ هجری به وسیلهٔ سلطان ولد، فرزند ارشد مولوی، سروده شده است.

با عنایت به ابعاد گوناگون مثنوی معنوی، درمی‌یابیم شاید «سلطان ولد» اولین شاعر صوفی باشد که بعد از مولانا توانست در شعر تعلیمی صوفیانه، روش وی را سرمشق خود قرار دهد.

بنابراین حل بسیاری از مشکلات مثنوی ولدنامه به دلالت و هدایت مثنوی مولوی وابسته است و فهم اسرار کلمات و عبارات پسر جز به وسیلهٔ اطلاعات راه‌گشای پدر، میسر نیست، به طوری که سایهٔ پدر را بر تمامی آثار او می‌توان احساس کرد.

سلطان ولد در احیای طریقت مولانا اهتمام خاص داشت و در طی حیات خویش نیز کوشید تا در کار تألیف و تصنیف آثارش شیوهٔ کار پدر را تقلید نماید.

این مقاله کوشیده است برخی از این تأثیرپذیری‌ها و جلوه‌های مشترک را معرفی کند.

**کلیدواژه‌ها:** سلطان ولد، مولوی، ولدنامه، مثنوی.

## مقدمه

اوج شکوفایی ادبیات صوفیانه منظوم از قرن ششم تا هشتم هجری است؛ دوره‌ای که مصادف است با تعلیمات ارشادی اندیشه‌مندان و نام‌آوران پرآوازه‌ای چون سنایی غزنوی، فریدالدین عطار نیشابوری، اوحدی مراغه‌ای، سعدی شیرازی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و به تبعیت از وی، فرزندش سلطان ولد و دیگران. حاصل اندیشه‌های این بزرگان که از طریق آثارشان به دست ما رسیده، موجودیت آنان را به خوبی می‌نمایاند.

ابعاد گوناگون مثنوی معنوی باعث شده است که در طول هفت قرن، آثار متنوع و مفیدی به تبعیت از این اثر بزرگ به وسیله صاحبان اندیشه‌های شگرف به جامعه بشری ارائه شود. چون نهال باغ معرفت به وسیله جلال‌الدین محمد بلخی کاشته شد، دل حقیقت‌بین ارادتمندانش نیز آن را آبیاری کرد و به این ترتیب بزرگ‌ترین گنجینه‌های عرفان اسلامی به منظور تعلیم مریدان و سالکان فراهم آمد.

اولین کسی که بعد از مولانا توانست در شعر تعلیمی صوفیانه روش او را در مثنوی سرمشق خود قرار دهد، سلطان ولد است. او شیوه پدر را در *رباب‌نامه* و شیوه سنایی و عطار و مولوی را در *ولدنامه* تقلید کرد و بر حل مشکلات فایق آمد.

تا جایی که «ذبیح‌الله صفا» از قول «افلاکی» روایت کرده است:

مولانا در آخرین ساعات عمر خطاب به پسرش سلطان ولد و برای تسکین درد و هیجان، غزل خداحافظی «رو سربنه به بالین تنها مرا رها کن» ... را سروده است. (صفا ۱۳۶۶، ج ۳: ۷۰۷)

اساس کار در این تحقیق، *ولدنامه*، اثر سلطان ولد، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی و مثنوی معنوی، اثر مولانا جلال‌الدین محمد، به همّت رینولد. الین. نیکلسن\* است.

\*Reynold Alleyne Nicholson (1868-1945)

نگارنده با اعتراف به همه ضعف‌ها و کاستی‌ها، کوشیده است مثنوی ولنامه و آثار مولانا به ویژه مثنوی معنوی را با دیدگاه تطبیقی مطالعه و بررسی کرده، با مراجعه به منابع معتبر، برخی از مشکلات مثنوی ولنامه را بیان کند.

### آیه‌های قرآنی مشترک در مثنوی و ولنامه

۱- طیبات از بهر که؟ للطیبین یار را خوش کن مرنجان و ببین

(مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۴۹۵)

اشاره دارد به آیه: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّوْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (النور: ۲۶/۲۴)

(زن‌های پلید برای مردان پلیدند، مردان پلید از آن زن‌های پلید. زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند، مردان پاکیزه از آن زن‌های پاکیزه، پاکیزگان از آنچه پلیدها دربارهٔ آنان می‌گویند، مبراً و منزهند).

طیبین سوی طیبات روند هم خبیثین به جنس خود گروند

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۱۲)

\* \* \*

۲- یَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ لَدَيْكُمْ وَالْبَصِيرُ فِي الْمَقَامِ وَالنُّزُولِ وَالْمَسِيرِ

(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۷۵۵)

اشاره دارد به آیه: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ...» (فاطر: ۱۹/۳۵)

(و هرگز نابینا (جاهل) و شخص بینا (عالم) یکسان نیستند).

هَلْ يَكُونُ الْبَصِيرُ وَالْأَعْمَىٰ وَاحِدًا عِنْدَ مَنْ أَتَاهُ حِجِي

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲۲۳)

\* \* \*

۳- زان سبب فرمود یزدان والضُّحی  
والضُّحی نور ضمیر مصطفی  
(مولوی ۲۹۵/۲/۱۳۶۸)

اشاره دارد به آیات: «والضُّحی \* واللَّیلِ إذا سَجی \* ما ودَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلی»  
(الضُّحی : ۱/۹۳-۳)

(قسم به روز روشن یا هنگام ظهر آن. قسم به شب یا هنگام آرامش آن. خدای تو هیچ‌گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است).

غیر وجه الاله یا غافل مثل النجم فی الضُّحی آفل  
(سلطان ولد ۲۷۵/۱۳۷۶)

\* \* \*

۴- ما ز خود سوی تو گردانیم سر چون تویی از ما به ما نزدیک‌تر  
اشاره دارد به آیه: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق : ۱۶/۵۰)  
(ما به او از رگ گردنش نزدیک‌تریم).

با تو است آن کسی که می‌جویی خیره هر سوی از چه می‌پویی؟  
(سلطان ولد ۳۰۷/۱۳۷۶)

\* \* \*

۵- باز کرد از رطب و یابس حق‌نورد روح را مِنْ أَمْرِ رَبِّي مُهْرُ كَرْد  
(مولوی ۲۸۷۸/۶/۱۳۶۸)

اشاره دارد به آیه: «سَتَلَوْنَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء : ۸۵/۱۷)  
(از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است).

بهر این گفت: روح مِنْ أَمْرِی هر که کور است، از این بر او بگری  
(سلطان ولد ۶۲۵/۱۳۷۶)

\* \* \*

۶- همچو آن اصحابِ فیل اندر حبش کعبه‌ای کردند و حق آتش زدند  
(مولوی ۱۳۶۸/۲/۲۹۰۳)

اشاره دارد به آیات: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ... وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا  
أَبَابِيلَ» (فیل : ۱/۱۰۵-۳)

(ای رسول، آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل (سپاه فیل‌سوار ابرهه) چه  
کرد و بر هلاک آنان مرغان ابابیل را فرستاد؟)

نشیدی که مرغک بابیل کشت با سنگ خرد خود صد پیل؟  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۸۴۷)

\* \* \*

۷- خود ز بیم این دم بی‌منتها بازخوان فابین آن یحملنها  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۹۵۸)

و:

لاجرم أشفقن منها جمله‌شان کند شد ز‌آمیز حیوان حمله‌شان  
(همان ۲۳۷۲/۲)

اشاره دارد به آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ  
يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب : ۷۲/۳۳)

(ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های عالم (و قوای عالی و دانی ممکنات) عرض  
امانت کردیم. همه از تحمل آن امتناع ورزیده، اندیشه کردند تا انسان (ناتوان)  
بپذیرفت و انسان هم (در مقابل آزمایش و ادای امانت) بسیار ستمکار و نادان بود  
(که اکثر به راه جهل و عصیان شتافت).

آن امانت که گفت در قرآن حاملش شد ز جاهلی انسان  
آن امانت بدان که امر خداست هرچه پذیرفت امر را والاست

وانکه مهمل گذاشت، ماند جهول همچون دیوان رود به سوی سفول  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۲۷۸-۱۲۸۰)

\* \* \*

۸- دید مریم صورتی بس جان‌فزا  
پیش او بررُست از روی زمین  
از زمین بررُست خوبی بی‌نقاب  
همچو گل پیشش بروید او ز گل  
گشت مریم بی‌خود و در بی‌خودی  
زانکه عادت کرده بود آن پاک‌جیب  
جان‌فزایی دل‌ربایی در خلا  
چون مه و خورشید آن روح‌الامین  
آن‌چنان کز شرق روید آفتاب ...  
چون خیالی که برآرد سر ز دل  
گفت: بجْهم در پناه ایزدی  
در هزیمت رخت‌بردن سوی غیب  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۳۷۰۱ به بعد)

و:

چونکه مریم مضطرب شد یک زمان  
بانگ بر وی زد نمودار کرم  
از سرافرازان عزت سر مکش  
این همی گفت و دُباله‌ی نور پاک  
مریما! بنگر که نقش مُشکلم  
چون خیالی در دلت آمد، نشست  
همچنانکه بر زمین آن ماهیان  
که امین حضرتم از من مَرَم  
از چنین خوش‌محرمان خود در مکش  
از لبش می‌شد پیایی بر سماک  
هم هالالم هم خیال اندر دلم  
هرکجا که می‌گریزی با توست  
(همان ۳۷۶۷/۳-۳۷۷۲)

اشاره دارد به آیه: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم : ۱۷/۱۹)  
(پس فرستادیم به سویش روح خود (جبرئیل) را، پس نموده شد به او عیناً چون  
بشری).

باتوجه به کلمه «تَمَثَّلَ» در آیه فوق، مرحوم همایی ظهور جبرئیل را بر مریم به  
صورت آدمی، تناسخ تمثلی می‌داند. (همایی ۱۳۷۶، ج ۲ : ۸۷۲)

نی که جبریل همچو شخص جوان  
مریم از وی گریخت چو نش دید  
گفت با مریم او ز من مه‌راس  
خود به مریم نمود ناگهان؟  
بود مستوره، زو قوی ترسید  
مَلَكَم من، ببین مرا بشناس  
(سلطان ولد ۱۳۶۳/۱۳۷۶-۱۳۶۵)

\* \* \*

۹- تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت  
گفت ایزد: ما رَمَيْتَ، إِذْ رَمَيْتَ  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۶۱۵)

اشاره دارد به آیه: «... ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...» (انفال: ۱۷/۸)  
(ای رسول) چون تو تیرافکندی نه تو بلکه خدا افکند و (شکست کافران را خدا  
برای این خواست).

گفت یزدان به احمد مختار  
مَثَلِ آلَتِي تُو دَر دَسْتَمِ  
فَعْلٌ وَ قَوْلٌ تُو جَمَلَهٗ اَنْ مِّنْ اَسْتِ  
ما رَمَيْتَ بَدَانِ مَنِّمِ بَرِ كَارِ  
بَلَكَهٗ تُو نِيسْتِي وَ مِّنْ هَسْتَمِ  
گفت تُو تِيرِ اَز كَمَانِ مِّنْ اَسْتِ  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۴۳۵-۱۴۳۷)

و:

هرچه آلت کند ز شخص بدان  
گفت یزدان که: احمد مختار  
هرچه آید از او مبین از وی  
جنبش تیشه باشد از نجار  
ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ رَا بَرِيخَوَانِ  
هَسْتِ اَلْتِ مَنِّمِ اَز اُو بَرِ كَارِ  
كُو ز خُو د مَرْدَهٗ اَسْتِ وَ اَز مِّنْ حَيِّ  
حَرَكَاتِ پِيْمَبِرِ اَز جَبَّارِ  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲۲۶۷-۲۲۷۱)

\* \* \*

۱۰- خاک، قارون را، چو فرمان در رسید  
با زر و تختش به قعر خود کشید  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۸۶۴)

ابیات مأخوذ است از آیه ۸۱ سوره قصص (۲۸): «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»

(گفت به زمین فرو بردم وی را و سرایش را و مالش را).

وین زمین چون بساط گسترده  
 آگه و خویش کرده چون مرده  
 گر نبود آگه از خدای ودود  
 ز امر موسی چگونه برد فرود؟  
 همچو یک لقمه جسم قارون را  
 جنس او صد هزار ملعون را  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۶۳۲-۱۶۳۴)

و:

نی زمین همچو لقمه قارون را  
 ز امر موسی بخورد آن دون را؟  
 (همان/۵۱۱۳)

\* \* \*

۱۱- شوره‌ام را سبزه‌ای پیدا شود  
 خارزارم جنت مأوی شود  
 (مولوی ۱۳۶۸/۴/۲۵۲۱)

و:

چون نخواهی من کفیلم مر ترا  
 جنت‌المأوی و دیدار خدا  
 (همان/۶/۳۳۴)

اشاره دارد به آیه: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نجم: ۱۵/۵۳)  
 (نزد اوست جنة‌المأوی).

تن مار است این جهان مأوی  
 جان‌ها راست «جنة‌المأوی»  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۴)

عطار گوید:

اگر نه حرص در دل راه دادی  
 کجا از جنة‌المأوی فتادی  
 (عطار ۱۳۳۸: ۱۶۳)

\* \* \*

۱۲- گفت وَهُوَ مَعَكُمْ این شاه بود  
 فعل ما می‌دید و سرمان می‌شنود  
 (مولوی ۱۳۶۸/۶/۲۸۵۷)



اشاره دارد به آیه: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴/۵۷)

(و او با شما هست، هر کجا که باشید).

هو مَعَكُمْ شنو تو از قرآن  
این چو عام است خاص چون باشد؟  
هست با جمله خالق دو جهان  
آن معیت ز جان برون باشد  
با همه است او ولی بدان فرق است  
فرق هر یک ز غرب تا شرق است  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲۴۶۶-۲۴۶۸)

\* \* \*

۱۳- آن گُرهٔ بابات را بوده عدی در خطاب «اسجدوا» کرده ابا

(مولوی ۱۳۶۸/۵/۲۹۹۷)

اشاره دارد به آیه: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى»

(بقره: ۳۴/۲)

(هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، فرشتگان سجده کردند مگر شیطان، که از سجده به آدم امتناع ورزید).

دم (نفس): روح خدایی که به استناد حدیث قدسی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

بعد از سرشته شدن گل وجودی حضرت آدم، در کالبدش دمیده شده است.

مردمان را از آن خدا افزود بر ملایک که کردشان مسجود

ز آنکه با این موانع بی حد روی می آورند سوی احد

کرد مسجود جمله آدم را ز آنکه در وی نهاد آن دم را

(سلطان ولد ۱۳۶۷/۳۲۴۸-۳۲۵۰)

\* \* \*

۱۴- رحمت عالم همی گویند و او عالمی را می بُرد حلق و گلو

(مولوی ۱۳۶۸/۳/۴۴۷۹)

مأخوذ است از آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷/۲۱)  
 که در شأن رسول اکرم (ص) نازل شده است.  
 رحمة العالمین از آن است او که برد زو عطا بد و نیکو  
 (سلطان ولد ۱۳۶۷/۲/۳۳۰)

\* \* \*

۱۵- روز زادن روم و زنگ و هر گروه یَوْمَ تَبْيَضُّ وَ تَسْوَدُّ وَجُوهٌ  
 (مولوی ۱۳۶۸/۱/۳۵۱۱)

اشاره دارد به آیه: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وَجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وَجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ آسَوْدَتْ وَجُوهُهُمْ  
 أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (آل عمران: ۱۰۶/۳)

(روز رستاخیز روزی است که صورت‌های گروهی سفید و صورت‌های گروهی  
 دیگر سیاه می‌شود. به آنان که صورت‌هایشان سیاه شده است، گفته می‌شود: پس از  
 ایمان کفر ورزیدید، در مقابل آن کفر عذاب را بچشید).

روی نیکان شود سپید چو ماه روی بدکار همچو قیر سیاه  
 یَوْمَ تَبْيَضُّ وَجُوهٌ كَفَتْ خِدا یَوْمَ تَسْوَدُّ وَجُوهٌ بَهر جزا  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۲/۳۳۰)

\* \* \*

۱۶- ناقه صالح به صورت بُد شتر پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر  
 ناقه صالح چو جسم صالحان شد کمینی در هلاک صالحان  
 (مولوی ۱۳۶۸/۱/۲۵۰۹ و ۲۵۱۲)

ناقه: شتر صالح پیغمبر که از معجزات او بود برای قوم ثمود. در قرآن نیز آمده  
 است: «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (شمس: ۱۳/۹۱)

(و رسول خدا به او گفت: این ناقه آیت خداست. از خدا بترسید و او را سیراب  
 گردانید تا از شیرش به امر حق برخوردار شوید).

از یکی کوه ناقه‌ای زاید مدتی پیش منکران پایید  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲/۳۳۰)

\* \* \*

۱۷- در کفِ داوود که آهن گشت موم موم چه بود در کفِ او ای ظلوم؟  
(مولوی ۱۳۶۸/۲/۱۴۸۳)

و:

رفت لقمان سوی داوود صفا دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها  
(همان ۱۳۶۸/۳/۱۸۴۲)

بیت اشاره دارد به یکی از معجزات حضرت داوود نبی(ع) در قرآن کریم:

«وَإِنَّا لَهُ الْحَدِيدُ» (سبأ : ۱۰/۳۴)

(و آهن سخت را به دست او نرم گردانیدیم).

از یکی شد چو موم، آهن سخت وز یکی شد هزار بخت چو تخت  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۶۲۸)

\* \* \*

۱۸- راجعون گفت و رجوع این‌سان بود که گله واگردد و خانه رود  
چون که واگردید گله از ورود پس فتد آن بز که پیش‌آهنگ بود  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۱۱۸-۱۱۱۹)

بیت مأخوذ است از آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره : ۱۵۶/۲)

(ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم).

از نُبی «راجعون» شنو ای یار! کفک بگذار و رو به دریا آر  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۷۲۷)

\* \* \*

۱۹- بی حس و بی گوش و بی فکر شوید تا خطابِ اِرْجَعِی را بشنوید

(مولوی ۱۳۶۸/۱/۵۶۸)

اشاره دارد به آیه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر):

(۲۸ و ۲۷ / ۸۹)

(ای نفس آرمیده! بازگرد به سوی پروردگارت خشنود و پسندیده).

اِرْجَعِی را شنو به گوش خرد تا تو را آن ندا به اصل برد

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱/۳۸۸۵)

\* \* \*

۲۰- گفت پیغمبر: که هر کس از یقین داند او پاداش خود در یوم دین

که یکی را ده عوض می‌آیدش هر زمان جودی دگرگون زایدش

(مولوی ۱۳۶۸/۲/۸۹۶-۸۹۷)

عبارت «یکی را ده عوض بردن» مأخوذ است از: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: ۱۶۰/۶)

(هر کس کار نیکو کند، او را ده برابر پاداش خواهد بود و هر کس کار زشت

کند، جز به قدر آن کار زشت مجازات نشود و بر آنها اصلاً ستم نخواهد شد).

مصطفی گفت: هر که کرد یقین که رسد ترک را عوض در حین،

جود کردن بر او شود آسان چون عوض می‌برد دو صد چندان

نی هر آن کس که دانه می‌کارد دانه ز انبار خویش می‌آرد؟

در زمینش همی فشانند خوش تا یکی را عوض برد ده و شش

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱/۴۴۸۹-۴۴۹۲)

\* \* \*

۲۱- گر تو را اشکال آید در نظر پس تو شک داری در اِنشَقَّ الْقَمَرِ

(مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۰۷۷)

و:

چون محمد یافت آن ملک و نعیم      قرص مه را کرد او در دم دو نیم  
(همان/۹۲۱/۲)

و:

کافران دیدند احمد را بشر      چون ندیدند از وی إنشَقَّ الْقَمَرُ  
(همان/۱۶۰۲/۲)

اشاره دارد به آیه: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر: ۱/۵۴)

(ساعت مقرر نزدیک گشته و ماه از هم شکافت).

هم همان شب مه دو هفته شکافت      چون از احمد اشارتی دریافت  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۵۱۱۰)

\* \* \*

۲۲- ختم کرده قهر حق بر دیده‌ها      که نبیند ماه را بیند سُهّا  
ذره‌ای را بیند و خورشید نی      لیک از لطف و کرم نومیدنی  
(مولوی ۱۳۶۸/۲۰۱۲/۳)

واژه‌ای «ختم» یادآور آیه: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ  
غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» است. (بقره: ۷/۲)

(خدا بر دل‌های ایشان مهر نهاد و بر چشمانشان پرده کشید و ایشان را عذاب  
است بزرگ).

می‌شد اندر ضلال آن کزبین      می‌پذیرفت کفر را چون دین  
بر دل و چشم و گوش ختم خداست      تا نگیرد هر کسی ره راست  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۶۰۹۵-۶۰۹۶)

\* \* \*

۲۳- زد ستاره آن پیمبر بر سما      ما ستاره‌بار گشتیم از بکا  
(مولوی ۱۳۶۸/۹۱۲/۳)

ابیات اشاره دارد به آیه: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»  
(دخان: ۲۹/۴۴)

(و بر مرگ گذشتگان هیچ چشم زمین و آسمان نگریست و به هلاکشان مهلت ندادند).

ما بَكَّتْ گفت در کلام مجید	بهر تنبیه را خدای مجید
نگریست آسمان بر آن دونان	که بدند از عمی پی دو نان
قبله‌شان بود دائماً دنیا	بوده غافل ز عالم عقبی <sup>۱</sup>
لیک بهر وفات مرد خدا	آمد ارض و سما ز غم به بکا

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۴۹-۶۴۵۲-۶۴۵۲)

\* \* \*

۲۴- چون زدستت زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت ازو «زَقُوم» رُست  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۳۴۷۱)

کلمه «زَقُوم» در قرآن کریم به این صورت به کار رفته است:

۱. آیات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ سوره دخان (۴۴): «إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِمِ». (همانا درخت زَقُوم جهنم، قوت و غذای بدکاران است).
۲. آیات ۵۲ تا ۵۶ سوره واقعه (۵۶).
۳. آیات ۶۲ تا ۶۶ سوره صافات (۳۷).

چونکه زخمی زدی تو بر مظلوم شد درختی و رُست از آن «زَقُوم»  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۲۶-۶۷۲۶)

\* \* \*

۲۵- از پدر آموزه‌ای روشن جبین رُبْنَا گفت و ظَلَمْنَا پیش ازین  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۳۸۹)

این بیت یادآور رانده‌شدن آدم و حوا از بهشت است، که از خداوند طلب آمرزش کرده‌اند.

اشاره دارد به آیه: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳/۷)

(گفتند: خدایا ما در پیروی شیطان بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و رأفت نفرمایی، سخت از زیانکاران شده‌ایم).

دایم از صدق ربنا گویند از بناگوش سوی حق پویند  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۵۹)

\* \* \*

۲۶- ورنه قادر بود کوکنُ فیکونُ صد زمین و چرخ آوردی برون

(مولوی ۱۳۳۸/۳/۳۵۰۱)

اشاره دارد به آیه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (یس: ۸۲/۳۶)  
(فرمان نافذ خدا در عالم چون ارادهٔ خلقت چیزی را کند، به محض اینکه گوید موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد).

می‌برد باد مرگ آن که را می‌کند نیست بنده و شه را  
از سر کوه می‌فتند نگونُ یک‌یک از امر شاه کُنُ فیکونُ  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۷۰۵۴-۷۰۵۵)

۲۷- حق تعالی گفت: کاین کسب جهان پیش آن کسب است لعب کودکان

(مولوی ۱۳۳۸/۲/۲۵۹۶)

اشاره دارد به آیه: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (انعام: ۳۲/۶)

(و دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست).

زآن سبب در نُبی لعب فرمود  
 که این جهان قطره‌ای است از آن دریا  
 برده باشی به سوی منزل راه  
 این جهان را خدای پاک ودود  
 گر کنی فهم تو از این آن را  
 شده باشی ز سر حق آگاه  
 (سلطان ولد ۷۰۶۵/۱۳۷۶-۷۰۶۷)

\* \* \*

۲۸- کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ رَا بَخْوَانَ  
 مر ورا بی‌کار و بی‌فعالی مدان  
 (مولوی ۳۰۷۱/۱/۱۳۶۸)

بیت اشاره دارد به آیه: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» (الرَّحْمَنُ : ۲۹/۵۵)  
 (در هر روز او (خدا) در کاری است).

چون تویی رفت، سیر حق بود آن  
 فهم کن سِرَ «کُلَّ یَوْمٍ شَأْنٍ»  
 (سلطان ولد ۷۷۸۵/۱۳۷۶)

\* \* \*

۲۹- چُونِ عِتَابٍ إِهْبِطُوا انْگِیختند  
 همچو هاروتش نگون آویختند  
 (مولوی ۳۶۱۹/۵/۱۳۶۸)

و:

چون به امر إِهْبِطُوا بندی شدند  
 جنس خشم و حرص و خرسندی شدند  
 (همان ۹۲۶۱/۱)

اشاره دارد به آیه: «وَقُلْنَا إِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (بقره : ۳۶/۲)

(پس گفتیم که از بهشت فرود آید. که برخی از شما برخی را دشمنید).

چون که از امر «إِهْبِطُوا» آن جان  
 در تن آب و گل قرار گرفت  
 آمد و بسته شد در این زندان  
 از چنان دولتی کنار گرفت  
 (سلطان ولد ۷۹۸۸/۱۳۷۶-۷۹۸۹)



### حدیث‌های مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

۱- خلق ما بر صورت خود کرد حق وصف ما از وصف او گیرد سبق

(مولوی ۱۳۶۸/۴/۱۱۹۴)

بیت اشاره دارد به روایت:

«فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»

(خداوند آدم را به صورت خودش خلق کرد). (فروزانفر ۱۳۷۰ : ۱۱۴)

زین سبب گفت حق که آدم را آفریدیم ما به صورت ما

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۶۲)

\* \* \*

۲- زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون‌ترست

(مولوی ۱۳۶۸/۴/۱۰۰)

و:

دوست همچون زر، بلا چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است

(همان ۱۴۶۱/۲)

ایات اشاره دارد به این حدیث:

«أَشَدُّ الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ الْأَقْرَبُ فَلِأَقْرَبُ»

(شدیدترین آزمایش‌ها ابتدا بر انبیا وارد می‌شود، سپس بر دوستان خدا، سپس

هر کس به هر نسبت نزدیک‌تر است).

سخت‌تر رنج انبیا را بود اندکی کمتر اولیا را بود

مؤمنان را از آن دگر کمتر علوم‌الانسانی و مطالعات فرهنگی

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۶۸۱-۱۶۸۲)

\* \* \*

۳- گفت: بوی بلعجب آمد به من      همچنان که مر نبی را از یمن  
 که محمد گفت: بر دست صبا      از یمن می‌آیدم بوی خدا  
 (مولوی ۱۳۶۸/۴/۱۸۲۶-۱۸۲۷)

ابیات اشاره دارد به خبر ذیل:

«إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ»

(همانا من رایحه خداوندی را از جانب یمن درمی‌یابم). (فروزان فر ۱۳۷۰: ۷۳)

نی محمد که بود شاه زمن      بوی حق می‌کشید خوش ز یمن  
 از یمن بوی جان شه قرنی      به دلش چون رسید، گفت: ارنی  
 هم همی گفت او که واشوقا      سوی اخوان رسان مرا و لقا  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۲-۱۹۱۴)

\* \* \*

۴- «أُمَّتٌ مَرْحُومَةٌ» زین رو خواندمان      آن رسول حقّ و صادق در بیان  
 (مولوی ۱۳۶۸/۱/۳۱۲۰)

و:

در میان اُمَّتِ مَرْحُومِ باش      سَنَتِ أَحْمَدِ مَهْلٍ، مَحْكُومِ باش  
 (مولوی ۱۳۶۸/۶/۴۸۳)

ابیات فوق اشاره دارد به این حدیث پیامبر(ص): «أُمَّتِي هَذِهِ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا عَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ إِنَّمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَتْنٌ وَ الزَّلَازِلُ وَ الْقَتْلُ» (فروزانفر ۱۳۷۰: ۱۸۸).

(این اُمَّتِ مَنْسِت که مورد رحم قرار گرفته، بر او عذابی در آخرت نیست، عذاب او در دنیاست، از فتنه‌ها و زلزله‌ها و کشتارها).

زین سبب گفت حق به پیغمبر      «امت تو میان امت در

هست مخصوص از نوازشها رسته از محنت و گدازشها»  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲۵۳۹-۲۵۴۰)

\* \* \*

۵- أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّ  
مَنْ سَمَاتِ اللهُ يَعْرِفُ حَالَهُمْ  
(مولوی ۱۳۶۸/۹۲/۲)

اشاره دارد به این حدیث:

«أَلسَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّهِ»

(کسی که سعادت‌مند است در شکم مادرش سعادت‌مند است و بدبخت، در شکم مادرش بدبخت است). (فروزان‌فر ۱۳۷۰ : ۳۵)

جان‌ها را خدای بی‌همتا مختلف آفرید در مبدا  
بود در بطن امّ یکی نیکو بود یک عکس آن بد و بدخو  
از ازل بود آن شقی کافر از قدم بود این تقی بافر  
جان علوی تقی از اول بود جن سفلی شقی از اول بود  
چون که اندر نقوش پیدا شد خوب والا و زشت رسوا شد  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۰۶۱-۳۰۶۵)

\* \* \*

۶- او جمیل است و مُحِبٌّ لِلْجَمَالِ  
کی جوانی نو گزیند، پیر زال؟  
(مولوی ۱۳۶۸/۷۹/۲)

بیت اشاره دارد به این حدیث:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»

(خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست می‌دارد) (فروزان‌فر ۱۳۷۰ : ۴۲)

حق جمیل و جمال را خواهد گذر از قال، حال را خواهد  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۴۴۹)

\* \* \*

۷- مصطفی فرمود از گفت جحیم که به مؤمن لابه‌گر گردد ز بیم  
 گویدش بگذر ز من ای شاه زود هین! که نورت سوز نارم را ربود  
 (مولوی ۱۳۶۸/۲/۱۲۴۸-۱۲۴۹)

مضمون ابیات مأخوذ است از خیر: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا وَضَعَ قَدَمَهُ الصِّرَاطِ يَقُولُ النَّارُ  
 جُزِيًا مُؤْمِنٌ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ نَارِي» (سلطان ولد ۱۳۷۶ : ۱۵۷)

(چون مؤمنی قدم بر صراط گذارد، آتش دوزخ گوید: ای مؤمن از من دور شو،  
 چون نور تو، آتش مرا فرو نشاند).

حیوان و مَلَكُ ز نار جحیم ایمن و فارغند هم ز نعیم  
 زانک از ایشان جز آن نیاید کار حق تعالی نکردشان مختار  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۶۰-۴۶۶۱)

\* \* \*

۸- با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا لَوْلَاکِ گفت  
 (مولوی ۱۳۶۸/۵/۲۷۳۷)

ابیات اشاره دارد به حدیث قدسی: «لَوْلَاکِ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکِ»  
 (اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی‌آفریدم).

زآن به احمد خطاب شد لَوْلَاکِ که برای تو ساختیم افلاک  
 ورنبودی مراد صورت تو نشدی آفریده یک سر مو  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۶-۴۷۷۷)

۹- مؤمن ار یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ نبود غیب مؤمن را برهنه چون نمود؟  
 (مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۳۳۱)

ابیات اشاره دارد به این حدیث: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»

(فروزان فر ۱۳۷۰ : ۱۴)

(از زیرکی مؤمن اندیشه کنید، پس به درستی که او با نور خداوند - که عزیز و بزرگ است - می‌نگرد).

مؤمن است و به نور حق بیناست بلکه یک لحظه از خدا نه جداست  
هست با حق چون قطره اندر یم نیست در خاک مانده همچون نم  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۵۳۶۴-۵۳۶۵)

\* \* \*

۱۰- بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کان که خود بشناخت یزدان را شناخت  
(مولوی ۱۳۶۸/۵/۲۸)

مراد روایت زیر است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

(هر کسی خود را شناخت، خدا را شناخته است). (فروزانفر ۱۳۷۰: ۱۶۷)  
هر که بشناخت خویش را نیکو هم خدا را شناخت بی‌ریب او  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۵۷۲۶)

\* \* \*

۱۱- آنکه یابد بوی حق را از یمن چون نیابد بوی باطل را ز من  
(مولوی ۱۳۶۸/۵/۲۸۲۱)

ابیات اشاره دارد به این حدیث منسوب به پیامبر(ص):

«إِنِّي لَأَجِدُ الرَّحْمَنَ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»

(همانا من رایحهٔ خداوندی را از جانب یمن درمی‌یابم).  
باز آن پیش‌وای اهل زمن می‌کشید از او یس بو ز یمن  
هر دمی رو سوی یمن کردی وصف او را بگفت آوردی  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۵۸۹۴-۵۸۹۵)

\* \* \*

۱۲- گر چنان مدح از تو آمد هم خجل  
لیک بپذیرد خدا جُهد المقل  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۲۱۱۵)

«جُهدُ المقل» یادآور حدیث زیر است:

«أفضلُ الصدقةِ جُهدُ المقلِّ وَّأبدأُ بِمَنْ تَعُولُ» (فروزانفر ۱۳۷۰ : ۱۶۰)

(بهترین صدقه، تلاش انسان تهی دست است و اینکه تلاشش را با برآوردن هزینه  
زندگی عیال خود آغاز کند).

گذر از بند و بند را بگسل  
خواجه را ذکر کن به جهد مقل  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۳۱/۶۱۳۱)

\* \* \*

۱۳- من چو کلکم در میان اصبعین  
نیستم در صفا طاعت بین بین  
(مولوی ۱۳۶۸/۵/۱۶۹۰)

ابیات اشاره دارد به حدیثی از پیامبر اسلام (ص):

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ» (فروزانفر  
۱۳۷۰ : ۶)

(قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند است (در قدرت اراده  
اوست)، هر جتهی که اراده کند، آن را می گرداند).

مصطفی گفت: می شود گردان  
قلب مؤمن به اصبعی رحمان  
هر طرف که او بخواهد آن دل را  
برد، آرد، میان خوف و رجا  
(سلطان ولد، ۱۳۷۶/۱۳۹۳-۶۲۹۴-۶۲۹۴)

رتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
\* \* \*

۱۴- گفت صدیقه که ای زبدهی وجود  
حکمت باران امروزم چه بود؟  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۲۰۶۰)

زبدهٔ وجود یادآور حدیث: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» است که در بیشتر متون عرفانی آورده شده و به رسول‌الله(ص)، خلاصه‌ی وجود، اشاره دارد.  
چون که آن جسم پاک شد در خاک لرزه افتاد در همه افلاک  
گشت پر درد قالب عالم از غم نقل زبده‌ی آدم  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۶۴۴۳-۶۴۴۴)

\* \* \*

۱۵- مرده‌گردم خویش بسپارم به آب مرگ پیش از مرگ امنست از عذاب  
مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفی  
(مولوی ۱۳۶۸/۴/۲۲۷۱-۲۲۷۲)

«مردن پیش از مرگ» اشاره دارد به روایتی که صوفیان آن را حدیث می‌شمارند:  
«حَاسِبُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» (فروزانفر ۱۳۷۹: ۱۱۶)

(اعمال خود را قبل از اینکه مورد رسیدگی قرار گیرد، حسابرسی کنید و خود را قبل از آنکه وزن کنند، وزن کنید و قبل از آنکه میرانیده شوید، بمیرید).  
راه ما مردن است پیش از مرگ هرچه غیرخداست کرده ترک  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۷۷۳۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### اعلام مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

**ابلیس:** نامی است که قبل از طردشدن شیطان از درگاه خداوند بر او نهاده شده بود.  
 اول آنکس کین قیاسکها نمود  
 پیش انوارِ خدا ابلیس بود  
 گفت: نار از خاک بی شک بهتر است  
 من ز نار و او ز خاک اکدرست  
 (مولوی ۳۳۹۶/۱/۱۳۶۸-۳۳۹۷)

همه کردند سجده از دل و جان  
 گشت ابلیس سرکش از فرمان  
 گفت: «هستی مرا چو از نار است  
 پیش گل سجده کردم عار است»  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱-۴۴۳-۴۴۴)

### **ابوجهل:** از قبیله قریش و مخالفان حضرت محمد(ص) بوده است.

سنگها اندر کف بوجهل بود  
 گفت: «ای احمد! بگو: این چیست؟ زود!  
 گر رسولی چیست در مشتم نهان  
 چون خبرداری ز راز آسمان»  
 (مولوی ۲۱۵۴/۱/۱۳۶۸-۲۱۵۵)

سنگریزه نه در کف بوجهل  
 شد نبی را مقر چو مردم اهل؟  
 بانگ هر سنگ از کفش بشنید  
 خویش و بیگانه و مُرید و مُرید  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱-۵۱۰۹-۵۱۱۰)

**اسرافیل:** فرشته مأمور از سوی خداوند که در صور می دمدم و قیامت برپا می شود.  
 همچو اسرافیل، کاوازش به فن  
 مردگان را جان درآرد در بدن  
 (مولوی ۱۹۱۶/۱/۱۳۶۸)

چون اسرافیل نوبهار آید  
 از زمین مرده دانهها زاید  
 (سلطان ولد ۱۳۷۶/۱-۵۲۰۴)



او یس قرنی: از شخصیت‌های عرفانی است. پیامبر اسلام از وی به نیکی یاد می‌کند و این در حالی است که وی محضر پیامبر را درک نکرده است.

گفت: «بوی بلعجب آمد به من همچنانکه مر نبی را از یمن»

(مولوی ۱۳۶۸/۴/۱۸۲۶)

نی محمد که بود شاه زمن بوی حق می‌کشید خوش ز یمن

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۹۱۲)

ایاز: از غلامان و کارگزاران درجه اول سلطان محمود غزنوی و در لیاقت و کاردانی ضرب‌المثل است.

شاه روزی جانب دیوان شتافت جمله ارکان را در آن دیوان بیافت

گوهری بیرون کشید او مستنیر پس نهادش زور در کفّ وزیر

گفت: «چون است و چه ارزد این گهر؟» گفت: «به ارزد ز صد خروار زر»

گفت: «بشکن» گفت: «چونش بشکنم؟» نیک‌خواه مخزن و مالت منم»

(مولوی ۱۳۶۸/۵/۴۰۳۵-۴۰۳۸)

بشکن از بهر امر او چو ایاز گوهر هستیت به سنگ نیاز

هست محمود خالق دو جهان خودپرستان مثال آن میران

اولیا چون ایاز عاشق حق دائماً از خدا گرفته سبق

هستی آدمی بود گوهر هر که آن را شکست شد سرور

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۶۰۱-۶۰۴)

حسین منصور حلاج: عارف و ارسته‌ای بود که برای مطرح کردن فلسفه وحدت

وجود، محاکمه و به‌دار آویخته شد.

بود انالالحق در لب منصور نور بود انا الله در لب فرعون زور

(مولوی ۳۰۵/۲/۱۳۶۸)

زین سبب زد انالالحق از منصور که شد از عشق، ظلمتش همه نور

(سلطان ولد ۲۵۰/۱۳۷۶)

**خلیل:** سلطان ولد و مولانا، هر دو، در ابیات زیر به آیات ۷۶ و ۷۹ سوره انعام

(۶) نظر دارند که شأن نزول آن حضرت ابراهیم(ع) است:

اندرین وادی مرو بی این دلیل «لا أحبُّ الافلین» گو چون خلیل

(مولوی ۴۲۶/۱/۱۳۶۸)

داند این هر که او بود عاقل گذرد چون خلیل از آفل

(سلطان ولد ۵۰۵۳/۱۳۷۶)

**خلیل - ابراهیم:** سلطان ولد تحت تأثیر مولانا، و دو شاعر با نظر به آیه ۶۹

سوره انبیاء، در ابیات زیر به یکتاپرستی حضرت ابراهیم(ع) و مبارزه آن حضرت با

شرک اشاره دارند:

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده‌ی حق بود چوئش گزد؟

ز آتش شهوت نسوزد اهل دین باقیان را بُرده تا قعر زمین

(مولوی ۸۶۱/۱/۱۳۶۸-۸۶۲)

گشت آتش خلیل را گلشن بر همه تیغ بُد بر او جوشن

مثل این معجزات در قرآن ذکر کرده است گونه‌گون یزدان

(سلطان ولد ۵۱۱۴-۵۱۱۵/۱۳۷۶)

**زقوم:** در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره دخان (۴۴) آمده است که: «همانا درخت زقوم در

جهنم قوت و غذای بدکاران است.

چون ز دست زخم بر مظلوم رُست

آن درختی گشت ازو زقوم رُست

(مولوی ۳/۱۳۶۸/۳۴۷۱)

چونکه زخمی زدی تو بر مظلوم

شد درختی و رُست از آن زقوم

(سلطان ولد ۶/۱۳۷۶/۶۷۲۶)

**سبطی و قبطی:** سبطیان پیروان حضرت موسی و قبطیان پیروان فرعون و قوم او

هستند.

پیش قبطی خون بود آن آب نیل

آب باشد پیش سبطی‌یی جمیل

جاده باشد بحر ز اسرایلیان

غرچه‌گه باشد ز فرعونِ عوان

(مولوی ۳/۱۳۶۸/۳۰۲۸-۳۰۲۹)

نیل نی آب بود بر سبطی

خون همی شد ز خشم بر قبطی

(سلطان ولد ۶/۱۳۷۶/۵۰۸۶)

**فرعون:** مولوی و سلطان ولد در ابیات زیر به «أناالحق» گفتن فرعون اشاره دارند:

آن «أنا» منصور رحمت شد یقین

آن «أنا» فرعون لعنت شد ببین

(مولوی ۲/۱۳۶۸/۲۵۲۳)

هم همان لفظ آمد از فرعون

چون در آن حق نداده بودش عون

(سلطان ولد ۶/۱۳۷۶/۶۹۰۴)

**فضیل:** از مشاهیر عرفای قرن دوم هجری که تولدش به سال ۱۰۵ و وفاتش در

سال ۱۸۷ ه. ق بود.

جز مگر دزدی که خدمت‌ها کند

صدق او بیخ جفا را برگد

چون فُضَّیْل رهنزی کو راست باخت      ز آن که ده مَرده به سوی توبه تاخت  
(مولوی ۱۳۶۸/۵/۳۱۶۰-۳۱۶۱)

نی که اول فضیل بود فضول      رهنز و بی‌حفاظ همچون غزل  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۹۲)

**قارون:** وی مردی افسانه‌ای بود که مال و ثروت فراوان داشت. نامش در قرآن کریم (آیه ۷۶ تا ۸۲ سوره قصص) آمده است. سوره قصص گواهی می‌دهد که قارون در حالی که بر گنج خود نشسته بود، با دعای موسی به اعماق زمین فرو رفت. مولوی به مناسبت‌های مختلف در همه مثنوی از قارون سخن گفته است، از جمله:

خاک، قارون را، چو فرمان در رسید      با زر و تختش به قعر خود کشید  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۸۶۴)

نی زمین همچو لقمه قارون را      ز امر موسی بخورد آن دون را  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۱۳)

**مریم:** در ولدنامه و دفتر سوم مثنوی، روح القدس به صورت آدمی بر مریم پدیدار می‌شود و او به حق تعالی پناه می‌برد:

همچو مریم، گوی پیش از فوت ملک      نقش را کالْعَوْذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ  
دید مریم صورتی بس جان‌فزا      جان‌فزایی، دلربایی در خلا  
پیش او بررُست از روی زمین      چون مه و خورشید آن روح‌الأمین  
از زمین بررُست خوبی بی‌نقاب      آن‌چنان کز شرق روید آفتاب  
لرزه بر اعضای مریم اوفتاد      کو برهنه بود و ترسید از فساد

دست از حیرت بریدی چون زنان  
چون خیالی که برآرد سر ز دل  
گفت: بجهّم در پناه ایزدی  
در هزیمت رخت بردن سوی غیب  
(مولوی ۳۷۰۸-۳۷۰۰/۳/۱۳۶۸)

خود به مریم نمود ناگهان؟  
بود مستوره، زو قوی ترسید  
ملکم من، ببین مرا بشناس  
از ره آستینت روح دمم»  
تا که شد حامله از او مریم  
وانگهانش به گاهواره نهاد  
(سلطان ولد ۱۳۶۳/۱۳۷۶-۱۳۶۸)

صورتی که یوسف ار دیدی عیان  
همچو گل پیشش بروید آن ز گل  
گشت بی خود مریم و در بی خودی  
زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب

نی که جبریل همچو شخص جوان  
مریم از وی گریخت چونش دید  
گفت با مریم او: «ز من مهراس  
حق مرا امر کرد تا بدمم  
بی توقف در او دمید آن دم  
بعد نه ماه آن پسر را زاد

**هاییل و قایل:** داستان هاییل و قایل در بین شعرا و نویسندگان واکنش‌هایی را برانگیخت. مولوی نیز در دفتر چهارم و ششم از مثنوی خود، به این داستان اشاره کرده است:

کی ز فکر و حيله و اندیشه بود؟  
کی نهادی بر سر او هاییل را؟  
این به خون و خاک در آغشته را  
برگرفته تیز می آمد چنان  
از پی تعلیم او راه گورکن  
زود زاغ مرده را در گور کرد

کندن گوری که کمتر پیشه بود  
گر بُدی این فهم مر قایل را  
که: کجا غایب کنم این کشته را؟  
دید زاغی، زاغ مرده در دهان  
از هوا زیر آمد و شد او به فن  
پس به چنگال از زمین انگیخت گُرد

دفن کردش، پس بپوشیدش به خاک  
گفت قایل: «آه شه بر عقل من  
عقل ما «زاغ» است نور خاصگان  
جان که او دنباله زانان پرد  
زاغ از الهام حق بُد علم ناک  
که بود زاغی ز من افزون به فن  
عقل زاغ استاد گور مردگان  
زاغ او را سوی گورستان برد  
(مولوی ۱۳۶۸/۴/۱۳۱۰-۱۳۱۱)

و:

اولین خون در جهان ظلم و داد  
از کف قایل بهر زن فتاد  
(همان ۴۴۷۱/۶)

سلطان ولد نیز - با ترک ادب شرعی - چنین آورده است:

آنچه قایل کرد با هایل  
گرگ با خر نکرد و گرگ به پیل  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۸)



### امثال و حکم مشترک در مثنوی معنوی و ولنامه

لازم به ذکر است که مأخذ امثال و حکم در این تحقیق، مثنوی معنوی و منظومهٔ ولنامه است، اما پیش از آنها نیز، در شعر و ادب فارسی، امثال و حکم چاشنی کلام گویندگان به‌شمار می‌آمده است.

نظیر:

أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّ مَنْ سَمَاتَ اللهُ يَعْرِفُ حَالَهُمْ

(مولوی ۹۲/۱/۱۳۶۸)

(خوبی و بدی، سعادت و شقاوت، آفریده خداست و از ارادهٔ انسان خارج است.

این مثل معمولاً در باور انسان‌ها به جبر، به‌کار می‌رود).

بود در بطنِ اُمّ یکی نیکو بود عکس آن بد و بدخو

(سلطان ولد ۳۰۶۲/۱۳۷۶)

\*\*\*

بی‌ضرورت نیاز کی باشد؟: تمثیل است. یعنی انسان نیازمند، ضرورت نیاز را

بهرتر احساس می‌کند. نیاز، زائیدهٔ نیازمندی افراد است و حقیقت و مجاز، ضرورت و

نیاز، لازم و ملزوم یکدیگرند.

نظیر:

بی‌حقیقت مجاز کی باشد؟ بی‌ضرورت نیاز کی باشد؟

(سلطان ولد ۵۶۵۳/۱۳۷۶)

جوینده یا بنده است: مثل فارسی است. یعنی اگر انسان تلاش کند، به هدف خود

می‌رسد. این مثل برای تشویق افراد به جویایی و پویایی مصداق می‌یابد.

سایهٔ حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یا بنده بود

(همان)

و:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت ز آن در برون آید سری  
(همان)

نظیر:

چونکه جوینده است یابنده سوی احمد شد او شتابنده  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۲/۵۹۴۲)

\*\*\*

قلم اینجا رسید سر بشکست: مثل فارسی است. یعنی ابزار مادی قادر به  
توصیف عشق حقیقی نیست. این مثل در تقابل عقل و عشق به کار می‌رود.  
اندرین محضر خردها شد ز دست چون قلم اینجا رسید و سر شکست  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۴۶۶۳)

و:

چون رسید اینجا سخن لب در بیست چون رسید اینجا قلم در هم شکست  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۲۱۴۴)

نظیر:

قلم اینجا رسید و سر بشکست خانه زو شد خراب و در بشکست  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۷۶/۸۷۲۶)

\*\*\*

کم‌زنی اختیار درویش است: شبه مثل فارسی است. از این مثل نتیجه گرفته  
می‌شود که بی‌اعتنایی نسبت به تعلقات دنیایی، عزم و اراده درویش است. این تمثیل  
برای تبلیغ اندیشه‌های صوفیانه آورده شده است.  
زهره نی مر زهره را تا دم زند عقل کلش چون بیند کم زند  
(مولوی ۱۳۶۸/۳/۳۷۱۵)



هرکه گم گشت از همه بیش است کمزنی اختیار درویش است  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۹/۳۰)

\*\*\*

**کوه قاف با سوزن کندن:** کار بزرگ را با ابزار کوچک انجام دادن، کار دشوار و محال انجام دادن.

این مثل گاه دربارهٔ افرادی مصداق می‌یابد که نابخردانه خود را به آب و آتش می‌زنند و گاهی نیز در باب خرق عادات صوفیان و عارفان به کار می‌رود.  
قوت از حق خواهم و توفیق و لاف تا به سوزن برکنم این کوه قاف  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۳۸۸)

نظیر:

کشتی نفس را مگیر گراف که به سوزن نکند کس، گه قاف  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۹/۷۱۸۹)

\*\*\*

**نعل پاژگونه زدن:** کنایه از پی گم کردن، گمراه ساختن.  
قاطعان طریق برای رد گم کردن، بر پای چهارپایانشان وارونه نعل می‌زدند و بر آنان سوار می‌شدند تا توسط مال‌باختگان در جاده‌های خاکی تعقیب نشوند.  
نعل‌های پاژگونه‌ست ای سلیم نفرت فرعون را دان از کلیم  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۲۴۸۱)

و:

نعل بینی پاژگونه در جهان تخته‌بندان را لقب کرده، شهان  
(همان ۱/۴۱۵)  
که زخم نعل پاژگونه بسی نکته‌ام را نکرد فهم کسی  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۸۱)

وقت آن شد که ریش جنبانی: مثل معروف است که نوبت تو شد بجنبان ریش  
را و ریش جنبانیدن: کنایه است از اشاره کردن، اظهار وجود کردن.  
ای ز دلها برده صد تشویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را  
(مولوی ۱۳۶۸/۶/۳۹۰۵)

نظیر:

وقت آن شد که ریش جنبانی زین بلامان به لطف برهانی  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۸/۸۴۱۸)

\*\*\*

هرچه کاری برش همان دروی: تمثیل است برای متقاعد کردن افراد زیرا جزا و  
پاداش اعمال هر فرد به خود او برمی‌گردد. یعنی انسان نباید از مکافات اعمال خود  
غافل شود.

آنچه کاری بدروی آن آن تست ورنه این بیداد بر تو شد درست  
(دهخدا ۱۳۷۰: ذیل عبارت هر چه کاری ...)

نظیر:

هرچه کاری، برش همان دروی هرچه گویی جواب آن شنوی  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۸/۸۵۳۸)

\*\*\*

هرکس آن کند کزو آید: تمثیل است. یعنی از هر کس کاری ساخته است. این  
تمثیل در مورد آدم‌هایی مصداق می‌یابد که ادعای یاوه در سر می‌پرورند.  
کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبستن شیر و شیر  
(مولوی ۱۳۶۸/۱/۲۶۳)

نظیر:

هر کسی آن کند کزو آید هیچ دیدی که شیر سگ زاید؟  
(سلطان ولد ۱۳۷۶: ۸۸۴۶)

### کنایات مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

باد پیمودن: کنایه از کار بیهوده کردن، کار لغو انجام دادن.

گفت: نی نی مهلتی باید نهاد عشوہا کم ده تو کم پیمای باد

(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۰۹۱)

تا کی از جهل باد پیمایی؟ باده پیمای که تا بیاسایی

(سلطان ولد ۱۳۷۶: ۸۵۶۲)

\*\*\*

برتاییدن: تحمل و طاقت آوردن.

آرزو می‌خواه، لیک اندازه خواه برنتابد کوه را، یک برگ کاه

(مولوی ۱۳۶۸/۱/۱۴۰)

ز آسمان چهارمین خورشید می‌کند جلوه بر گل و بر بید

از سوم آسمان اگر تابد تابشش را زمان نه برتابد

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۹۸۳-۳۹۸۴)

\*\*\*

پرده دریدن: کنایه از کنار زدن ستر و حجاب، افشا کردن، رسوا کردن.

نی حریف هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

(مولوی ۱۳۷۶/۱/۱۱)

پشم را باد عشق پرآند پرده را دست عشق درآند

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۶۶/۸۰)

\*\*\*

تن زدن: سر باز زدن، خاموش شدن، ساکت شدن.

گفت: هی! هی! گفت: تن زن ای دژم تا درین ویرانه خود فارغ کنم

(مولوی ۱۳۶۸/۶/۱۲۵۷)

بود وردش ز جان و دل یارب تن نمی‌زد دمی نه روز و نه شب  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۲/۵۵۰۲)

\*\*\*

خویشتن را دزدیدن: کنایه از ناگهان فرو مولیدن.

شه معین دید منزلگاهشان حلیه و نام و نشان و راهشان  
خویشتن دزدید، از ایشان بازگشت روز در دیوان بگفت آن سرگذشت  
(مولوی ۱۳۶۸/۶/۲۸۴۸-۲۸۴۹)

پادشه چون مقامشان را دید خویشتن را از آن نفر دزدید  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۹/۸۴۰۹)

\*\*\*

دست در ... زدن: متوسل شدن.

ما و اصحابم چون آن کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح  
(مولوی ۱۳۶۸/۴/۵۳۸)

پای همت نهی تو در دو جهان نرنی دست جر در الرحمن  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۱۳۸۳)

\*\*\*

ریش جنبانیدن: کنایه از اشاره کردن، اظهار وجود کردن.

ای ز دل‌ها برده صد تشویق را نوبت تو شد بجنبان ریش را  
(مولوی ۱۳۶۸/۶/۳۹۰۵)

چون که من ریش را بجنبانم همگان را ز قتل برهانم  
(سلطان ولد ۱۳۷۶ : ۸۴۰۱)

\*\*\*

**ژاژ خاییدن:** کنایه از بیهوده‌گویی و لاف زدن، سخنان یاوه و بیهوده گفتن.

زین منی چون نفس زاییدن گرفت      صد هزاران ژاژ خاییدن گرفت

(مولوی ۱۳۶۸/۶/۴۷۶۹)

امر را پاس دار و ژاژ مخا      هرچه جز این کنی بد است و خطا

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۴۵۰)

\*\*\*

**سر بر زمین نهادن (زدن):** کنایه از سجده کردن، تعظیم کردن.

عفو کرد و در زمان نیکو شدند      پیش موسی بر زمین سر می‌زدند

(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۲۴۰)

بر زمین سر نهاد و شکر خدا      کرد از جان و دل به صدق و صفا

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۵۵)

\*\*\*

**کم زدن:** بی‌اعتنایی و پشت سر انداختن.

مولوی عبارت «کم زدن» را در معنای فروتنی کردن و به اصطلاح امروزی‌ها،

کوتاه آمدن در برابر دیگران، به کار برده است.

حیله‌هاشان را همه بر هم زدم      و آنچه افزایش من بر کم زدم

(مولوی ۱۳۶۸/۳/۱۰۹۵)

هر که کم گشت از همه بیش است      کم زنی اختیار درویش است

(سلطان ولد ۱۳۷۶/۳۰۱۹)

\*\*\*

**گرد خود گشتن:** دور خود طواف کردن، دور خود چرخیدن.

قطب آن باشد که گرد خود تند      گردشِ افلاکِ گردِ او بود

(مولوی ۱۳۶۸/۵/۲۳۴۵)

در سرِ خویش پیچ، اگر نه خری      گرد خود گرد، اگر نه خیره‌سری  
(سلطان ولد ۱۳۷۶/۸۲۱۳)

### نتیجه

۱. *ولنامه* از سویی زندگی جسمانی و روحانی مولانا را به تصویر می‌کشد و از سویی دیگر، حالات و مقامات مریدان و اصحاب او را منعکس می‌کند؛ از این رو قدیمی‌ترین و دقیق‌ترین سند تاریخی بعد از *مثنوی معنوی* است.
۲. حل بسیاری از مشکلات *مثنوی ولنامه* به دلالت و هدایت *مثنوی معنوی* وابسته است.
۳. سلطان ولد در احیای طریقت مولانا اهتمام خاصی نشان داد. او که عضو دائمی فرقه مولویه بود، تلاش کرد تا در کار تألیف و تصنیف آثار خود نیز شیوه پدر را دنبال نماید.
۴. با مطالعه *ولنامه*، جلوه‌های پرفروغ آیات، احادیث، اعلام، امثال و حکم، کنایات، اصطلاحات عرفانی، نوادر لغات و ترکیبات *مثنوی معنوی* را آشکارا می‌بینیم.
۵. مشرب و طریقت دو شاعر، صریح، روشن و منطبق بر حقایق حیات است. آنان کوشیده‌اند تا مشکلات بزرگ انسان‌ها را آسان کنند و اسرار معرفت را برای همه فاش سازند.
۶. سیصد و هشتاد «اسم علم» در *مثنوی معنوی* و یکصد و سی و پنج «اسم علم» در *مثنوی ولنامه*، بر ارزش تاریخی این دو اثر افزوده است.
۷. در *ولنامه* یکصد و هفتاد آیه و در *مثنوی معنوی* پانصد و بیست و هشت آیه با اشاره یا به صراحت بیان شده است.

۸ در مثنوی ولنامه شصت و شش حدیث و در مثنوی معنوی هفتصد و چهل و پنج حدیث به صراحت یا به طریق اشاره آمده است.

### کتابنامه

- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۰. امثال و حکم. چ ۷. تهران: سپهر.
- رامپوری، محمد. ۱۸۹۰ م. غیاث اللغات. لکنهو.
- سلطان ولد. ۱۳۷۶. ولنامه. به تصحیح جلال الدین همایی. چ ۱. قم: هما.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۶. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۳. چ ۴. تهران: فردوس.
- عطار. ۱۳۳۸. اسرارنامه. به تصحیح صادق گوهرین. تهران: زوآر.
- \_\_\_\_\_. ۱۳۴۶. تذکرة الاولیاء. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: زوآر.
- فؤاد عبدالباقی، محمد. ۱۳۷۸. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. تهران: حرّ.
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۷۰. احادیث مثنوی. چ ۵. تهران: امیرکبیر.
- مولوی. ۱۳۶۸. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد. آلبن. نیکلسن. تهران: مولا.
- همایی، جلال الدین. ۱۳۷۶. مولوی نامه (مولوی چه می گوید). قم: مؤسسه نشر هما.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی  
پرتال جامع علومو انسانی